

نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر روانه کابل با استقلال نمودند *

ذکر سال بیستم از جلوس جهانگیری مطابق دهم

جمادی الاخری سنه هزار و سی و چهار هجری

بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت طرف کشمیر

همیشه بهار برافراشته همه جا سیرکنان و شکار افغان در عمارات نم

احداث سر راه بلا حرج بار بردار که خیمه و فرش مطلوب نبود

و فرشهای ملوکانه موجود بود نزول فرموده نزدیک تالاب دل

که از مکانهای فیض نشان کشمیر است رسیده دیده بجای مرتفع

نمودند هر جا که نظر کار می کرد دشت و کوه و صحرا و بام و

خانهای شهر و گلهای اقسام و سبزه زمرد فام جلوه گر بود - آنچه در

صفت آب و هوا و سبزه و نغمه و نور فواکه و باغات پراز گل و

ریاحین آن مکن بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان بزبان

خامه صدق بیان داده اند از صد یکی باحاطه بیان نمی توان آورد -

و قطع نظر از آنکه در صفت باغ و بهار و لاله زار آن سرزمین شعرای

هفت اقلیم سخنان آبدار برشته بیان کشیده اند ملا طغرای مشهدی

تعریف خزان آن جا را بدین رنگینی ادا نموده * بیت *

کشمیر بود فصل خزان عالم نور

بر طالب فیض دیدنش هست ضرور

گوئی که باین باغ چمن ساز قضا

آورده نهال شعله از گلشن طرز

و دیگر گفته *

* بیت *

ز غربال اشجار زر پیخته * بصحن چمن اشرفی ریخته

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بحیار از برف و سرمای بی هنگام و وزیدن باد گزنده که حکم زمهریر بهم رسانده بود تلف شدند - از اختلاف هوای بالای کوه و پائین آن مکن منزل بهمبر عجیب نقل می نمایند - که در عین تیر ماه الهی که زمین و آسمان کوره آهنگر می گردد و پائین کوه گرمی و شدت حدت هوا موافق موسم تابستان است که مسافر را برهنه خوابیدن در عذاب گرما میدارد و همین که بالای کوه برآمدند از سرمای لحاف خواب نمی توان نمود - چنانچه در تعریف آن منزل طغرا می نویسند - تا بمنزل بهمبر نرسیده معنی آیت لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة نفهمیده - بعد ورود رایت ظفر آیات به لاهور از نوشته واقعه نگار برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از سمت بنکاله بعد هزیمت و نزدیک رسیدن بصرحد برار یاقوت حبشی و ملک عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکر گران رسیدند و برهانپور را محاصره نمود - و سر بلند رای بقتال و جدال و دفع شر آن جماعه بدسگل پرداخت - و بعد رسیدن شاه جهان که جاو ریز رسیده باتفاق نوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعه ارگ برهانپور یورش نمود و هر بار با صوبه دار و دیگر مردم پادشاهی مقابله و مقاتله عظیم روی داد - و بعد که نزدیک میدان قلعه ارگ صدای دار و گیر بلند گردید از شاه قلی خان و سر بلند رای و غیره تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

خان و دیگر جمعی از مردم نامی شاه جهان کشته و زخمی گردیدند و از طرف مردم پادشاهی لودی خان و بابا میرک و بسیاری از راجپوتان بکار آمدند - با وجود مفتوح ساختن دروازه قلعه بصبب رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشی و افتادن او از اسب هزیمت بلشکر شاه جهان افتاد - و بیرون شهر دایره نمودند - درین ضمن عارضه بدنی علاوه تصدیعات روحانی شاهزاده گردید - و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک محاصره نموده متوجه تعلقه نظام الملکی گردید - بعد عرض فرمان عنایت آمیز مع خلعت و اضافه هزاری بر چهار هزاری و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکن بود برای سر بلند رای مرحمت فرمودند - درینولا عرضه داشت خان جهان لودی و فدائی خان مشتمل بر رسیدن از احمد آباد بدکن بموجب حکم و رسیدن شاهزاده پرویز بطریق ابلاغ بمرض رسید - و معروض گردید که عبد الله خان بخان جهان پیغام داده که از ظهور عصیان نملک حرامی و زناقت شاه جهان نام و پشیمانم التماس عفو جرائم و پیوستن به سلطان پرویز دارم

• ع •

گر قبول افتد زهی لطف و کرم

بعد عرض این مصرع در جواب خواندند

• بیت •

باز آی هر آنچه هستی باز آی
گر کافر و گبرو بت پرستی باز آی
این درگه ما درگه نا امیدي نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آی

درین روزها میرزا دکهنی پسر میرزا رستم صفوی را مخاطب بشاه نواز خان ساخته بر مراتب منصب افزوده عنایات دیگر پادشاهی مبذول حال او فرمودند - درین اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه زاده دانیال از شاه جهان جدا شده بحضور رسیدند - بعدظهور عنایات دیگر نسبت همسری بهار بانو بیگم صبیغه خود به طهمورث و هوشمند بانو صبیغه خسرو با هوشنگ مقرر نموده سر بلندی بخشیدند - چون فساد انگیزان طرف کابل خصوص سرکشی و مفسدی حداد بد نهاد مکرر بعرض می رسید و خواهش دریافت آب و هوای آن طرف داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گروشمال مفسدان آن کوه سار عنان توجه بآن طرف معطوف فرمودند - در کوچ دویم و سیوم افتخار خان با احمد بیک پسر حداد بد نهاد که سرمایه فساد و شورش کابل گشته بود و اگر بالتفصیل ابتدای بغی وز زیدن و اقلهائی قتل رسیدن او که مال کار باغی پیشگان بد عاقبت است پردازد از سر رشته سخن دور می افتد رسید - و شکر این عطیه الهی بجا آوردند و سر او را با کوزه فرستاده حکم فرمودند که همه جا تشهیر کفان برده بر سر دروازه شهر بیاورند *

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس جهانگیری مطابق

بیست و دوم جمادی الاخری سنه هزار و سی و پنج هجری

سید کمیت خامه تیز رفتار بتذکار فتنه تازه که درین سال

بعرض ظهور آمده و در قرنهای مدیه چنان ماجرای شگرف بر

سلاطین سلف نگذشته بچولان می آرد - چون بعرض رسید که

مهابت خان از سلطان پرریز جدا شده صاحب صوبه بنگاه گشته

دوران ملک زر خیز سیر حاصل ماند تمام محلات جاگیر داران بی تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار بتصرف آورده و بر سکنه آن طرف ظلم و تعدی زیاد نمود - و محلات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهی را بیدخل ساخته دایمی و درمی بحضور نفرستاد و کلامی امر را و جاگیر داران فریاد تعدی او در حضور نمودند - آصف خان که از سابق سوخته آتش حسد او بود و الحال بمده تمهید نور محل چنان صدمه بشاه جهان رسانده و خزانه بی شمار و جواهر را قریباً کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در ایذهای سکنه آن ضلع می کوشد - از آنکه جنت مکانی در شنیدن شکوه مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و غور ستم رسیدگان کد و جهد تمام می نمود همه تقصیرات و تعدی و مردم آزاری مهابت خان را خاطر نشان پادشاه نمود - بعد عرض عرب دست غیب را که از شجاعان ضابط گفته می شد برای تحقیقات برداشت که بر تحقیق تصرف مهابت خان از محال پادشاهی و ظلمی که بر زبردستان نموده و آوردن مهابت خان بحضور مع خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید - بعد رسیدن عرب دست غیب نزد مهابت خان و غور مقدمات خدمت ماموره و مکالمه که با او بمیان آمد مهابت خان فیلان پادشاهی را همراه سزاول مذکور داده و خود مهلت چند روز در خواسته سواهی فرج مقرری که داشت چند هزار راجپوت انتخابی نو نگاه داشت - و فرزندان عمده آنها را بطریق یرغمال با خود گرفته روانه درگاه معلی گردید - و عرب دست غیب قبل از

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت یک فرما مهابت خان فیز با لشکر آراسته باز دو رسید - درین ضمن چندین هزار داک خرواه از ستم رسیدگان آن دیار و وکلای جاگیر داران و امرای نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده بانعوائی آصف خان بفریاد دادداد وقت سواری و معتاد آرام پادشاه را بی آرام می ساختند - بعد عرض رسیدن مهابت خان حکم شد که اول بدلسای و ادای حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبه پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش انور خفته او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کرشد اما چون جنت مکانی بمرتبه در عدالت گعتری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثه ستم رسید بعیان می آمد نور جهان را یاری طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودند که تمام مدار سلطنت از تو الا در مقدمه غور مظلومان مرا معذور دار - و در همان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دختر خود را خلاف ضابطه آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بود آصف خان قبح غرور او را درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نا برخوردار را گرفته بحضور آورده گره خاردار فرموده بخفت و خواری تمام پا برهنه بزندان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب چهار هر چه باو داده تحقیق نموده بضبط در آوند - و محصلان شدید

سنه ۱۰۳۵ . (۳۶۱) محمد جهانگیر پادشاه

گماشتند که بعد ادای حق مظلومان مغلوب و جاگیرداران معذور
بدفتر دیوانیان و محتوفیان مهام کفایت انجام رجوع آورده محاسبه
تصرف و مطالبات چندین ساله سرکار را فارغ سازد - آصف خان
اگرچه بر خفت و خواری چنان مدعی قوی که در شجاعت و
تدبیر و تدویر مشهور بود کمر بست و چنین اراده عمده را سبک
گرفته آن چنان دشمن عظیم را بچشمی کم دیده در فکر تلافی
انداخت - اما موافق آن اراده احتیاط و تدبیرتی که بایست و
مصالحی که ضرور مطلوب بود در گرد آوری و تدبیر آن نکوشید
و ندانست • • بیت •

ستیزه بجائی رساند سخن • که ویران کند خان و مان کهن
لهذا از خمار غرور آنچه کشید و کار بجائی رسید که آنچه سواي
سلطنت و فساد عظیم که در مملکت بهم رسید بمرتبه خفت بخود
او عائد گشت که داخل تواریخ از غرائب لیل و نهار روزگار گردید -
حاصل کلام ملالت انجام ایکه مهامت خان بعد ظهور این مکاره که همه
از اثر مکافات اعمال پیش انسان می آید مغلوب و منکوب گشته
مغموم و مهموم روز بشام می آورد و در فکر منصوبه انتقام شب بروز
می رسانید - تا آنکه کنار آب بهمت که پل برای عبور لشکر
بآسانی بسته بودند و برای گذشتن لشکر و کارخانجات مقام واقع
شده بود یک روز قبل از روز کوچ پادشاه امرا و لشکر موافق دستور
شروع بعبور نمودن نمودند - و همه ارکان دولت و امرای ذر الاقدار
و منصب داران نامی حتی آصف خان و فدائی خان و خواجه
ابوالحسن که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در

خدمت بادشاه سواى نورمحل و صائق خان بخشى و مير منصور
 بخشى و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران
 و خواجه سرايان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر
 خان و عرب دست غيب و نصيم خان ديگرى نمائند - و آصفخان
 كه با همه دانائى با چنان مار زهر دار پنجه گرفته با زهر مار را
 فكر نمود مار بازى را باز پنجه سرسرى دانسته ولى نعمت را تنها
 گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت محبوبان پرداخت غرائب
 داشت - مهابت خان كه چشم بر راه و گوش بر آواز چنين قابو بود بر
 بى خبرى مير وزير و خطاي تدبير مطلع گشته لشكر را خفيه
 آخر شب اشاره فرمود كه بى صدا و نداي شهرت مسلح و آماده
 شرف و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار كه با خود داشت
 سوار شده قريب دو هزار سوار بر پل تعيين نموده فرمود كه از آن طرف
 نگذارند كه سوار و پياده ببايد - و از اين طرف هر كه رود مانع نگردند
 و خود با چهار پنج هزار سوار بخيمه بادشاه روانه گرديد و نشان
 اسباب تجمل را همراه فوجي كه بر سر پل تعيين نموده بود بشهرت
 عبور از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاكيد نمود كه در صورت
 پورش فوج از آن طرف پل را آتش دهند و نگذارند كه كوسلك
 تواند رسيد - و خود نزديك دولتخانه رسیده فرمود كه اطراف خيمه
 را فرو گيرند - و خود با جمعي از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه
 گذاشت - خواصان و خواجه سرايان بازي دار خبر دار گشته سرا سيمه
 وار رو بخوابگاه پادشاهي آوردند - و جنت مكاني را كه اكثر از چهار
 شب اول روز در آرام خواب مي بودند بمالشان پا بيدار ساختند -

و از نیرنگی روزگار و رسیدن آن نابکار آگاهی دادند - چون تا رسیدن نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و پرده دار که آواز ممانعت بلند ساخته بودند از پا در آورده بود پای استقامت دیگران بلغزید - و اطراف متفرق گشتند - پادشاه با چشم خراب آلود خمار زده شمشیر در دست گرفته برخاسته دیدند که مهابت خان با جمعی رسید و با ولی نعمت چهار چشم گردید - آواز بلند نموده بانگ بر زدند که ای مهابت نمک حرام چه قسم آمدن است - آن فدار که مهابت پادشاه در دل او راه یافت باظهار مکر و غدر شروع بآداب ملازمت و ثنا خوانی بدستور مقرری کرده زبان بعتد شکوه مدعیان و آرزوی شوق قدم بوس کشاده مردم همراه را دور از بروی تخت استاده کرده خود عجز کفان نزدیک رسیده قدمبوس نموده سه بار گرد پادشاه گردیده بزبان نیاز پرده راز برداشته دست بخته استاده القیاس نمود - که چون بدخواهان دولت مرا مغضوب قرار داده از سعادت آستان بوسی محروم ساخته بودند وقت یافته برای عرض حال آمده ام امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که بموجب حکم در رکاب شاه زاده شمشیر زده جان فشانی نموده ام بحضور خود حیاست فرمایند - اما بدشمنان بیدین را نگذارند - جنت مکانی مکرر دست بقبضه شمشیر برده خواستند جلالت و تهوی را کار فرمایند و آن نمک حرام بی ادب را بسزا رسانند - مهر منصور بدخشی بزبان ترکی مانع آمده عرض نمود که وقت تحمل و استعجاب حوصله و بردباری پادشاهان باوقار است - به تحلی او باید پرداخت - بعد دست از قبضه برداشته بتقاضای وقت بدلبی او

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فروگرفته بودند و هر ساعت می افزودند دست خراسان و عهده داران از تردد خدماتی که بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن قدار به چاپلوسی و تملق زبانی باظهار رصوخت زیاده می پرداخت - و عرض نمود که وقت سواری و شکر شده - طهت و آفتاب بر لبی لای شستن بیارند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ روشستن قصد نمودند که خود را بوسیله تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او مشورت تدبیرکار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود - ناچار بتکلیف و سماجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند - و نور محل از نیرنگی روزگار خبردار گشته رنگ رو و هوش باخته اموس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان ترده دیگر بمخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت و سواری که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سرایان را فرمود همراه سواری نباشند بهر وجه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد بتنی فساد راجپوتان مانع رفتن آن لوی آب باحدی نمی شدند رساند - و باصف خان و دیگر امرای هوش و عقل بباد داده شروع به تشفیج و تندی و زجر نمود - برادر بی خبر را زیاده سرزنش نمود و گفت - لای بر عقل و نمک خوردن شما که چنان لای نعمت را چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده ببایید - و بفکر تدارک و تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه را گرفته تسلیم

کنان از خیمه برای سوار شدن بر آورد و اسپ و فیل سواری خاصه را هر چند عهده داران خواستند برسانند از هجوم و ممانعت مردم مهابت خان نتوانستند - و اسپ خود را مهابت خان حاضر ساخت - جنت مکانی از راه غیرت بران اسپ سوار نشده اسپ سرکار طلب فرمودند و سوار شدند - و اطراف راجپوتان مجرا کنان فرود گرفتند - چند قدم نرفته فیل خود را مهابت خان آورده بالتماس و سماجت بران سوار نمود - و دو راجپوت مسلح هر دو طرف بادشاه نشانند - درین وقت داروغه فیل خانه که ماده فیل سرکار را آورده دست و پای زیاده زده خود را نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید باشاره آن بد عاقبت مع پسر از دست راجپوتان بقتل رسید - و مقرب خان داروغه خواصان به سعی بسیار که زخمی الف و بر پیشانی او نمودار گردید و قطرات خون و عرق ترود از پیشانی او ریزان بود خود را بالای حوضه رسانده برای مدس زدن نشست - و مهابت خان فرمود که براق از جدا سازند - و خدمت پرستی خان عهده دار که شیشه و پیاله معتاد همراه داشت بعد از خدمات پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قائم گرفته بود لقمه آریزان بوده بهر وجه خود را جانمود - و مهابت خان فیل سواری بر طرف خیمه خود برده بادب تمام اهتمام کنان ثنا گوین عذر خواهان فرود آورد و فرزندان خود را با نذر و نثار حاضر ساخته بر دور خدیو زمان گرداند - بعد که تفحص حال نوجوان پرخفته از بدر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع یافت دست افسوس برهم سائیده بر غفلت خود و همگان تشنیه زیاد نموده وسواس تمام بهم رسانده بقاضی

مصلحت و سراسیمگی که نمی دانست چه کند و مآل کار بجای
منجر خواهد گردید پادشاه را باز سوار نموده از آنکه خیمه پادشاهی
ببازار برده بودند و خیمه شهر پاربریا بود همان جا برده باعزاز
فرود آورده به تسلی و دلبری تمام کوشیده دست بسته استاد - و
مردم او اطراف فرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه ندویت
با عدم تعلقه به چپقلش و سعی تمام خود را نزد جنیت مکانی
رسانده بود باشاره آن مست باد ناکامی از دست کافران شهید
گردید - اگرچه آن غدار مکار بآن همه کاردانی و کامیابی سرزشته
هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگان هر دم و هر لحظه
همدم فکر و خیال تازه می گردید - اما جنیت مکانی را چنان دل و حوصله
تدبیر بجا بود که هرچه می گفتند و می فرمودند خالی از رای
صواب نبود - و بالهام غیبی و فکر صائب خود را موافق کردار و اظهار
آن بد کردار و تقاضای روزگار را می نمودند - و فرمودند که خوب کردی
مرا از دست آن رافضی بد کیش با اختیار خویش گرفتی - و دست
آن بد خواه درگت را کوتاه ساختی - و او هم مردم باظهار عقیدت و
فخربت دم میزد و معذرت می خواست و تحت طلبیده بدستور
مقرری بران نشانده شراب معتاد حاضر آورده خود برهم بنده های
عقیدت کیش خدمت می نمود - نور محل بعد رسیدن نزد برادر
و امیران بعد از آنکه قیل و قال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت
چنان یافت که فردا همین که خورشید از افق برآرد مهد علیا
نورجهان بیگم را برقیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از
نیام بر آورده بران بدنام ناکام تاخته ولی نعمت را خلاص نمایم -

اگرچه نور محل این مصیحت را بسببت بودن پادشاه با اختیار دشمن چنانچه باید نه پسندید اما از ملاحظه آنکه بعدم جرأت خود مطعون نگردد و فکر صائب به ازان بخاطر نمی رسید چارناچار قرار بران یافت و راضی شد - خبر این مصیحت که بجنت مکانی رسیده برهنمائی مهابت خان بتأکید تمام در تسلی نور محل و آصف خان و امرای دیگر و منع آن تدبیر پیغام فرمودند - و باز مقرب خان و صادق خان بخششی و میر منصور بدخشی را فرستادند - و در ممنوع ساختن اراده آنها مبالغه فرمودند و گفتند که هرگاه من این جا باشم شما را در مقابل جنگ نمودن و تیر و بندوق بروی من انداختن نه رای صواب - و از طرف من که بآرام تمام در اینجا ام و سواص نمایند - و انگشتری خود را بدست میر منصور فرستادند - و مهابت خان زبانی صادق خان بآصف خان پیغام داد که از شومی اختیار سلطنت که شما داشتید و خود را فلاطون وقت می دانستید کار دلی نعمت شما باینجا رسید - الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درین است که چند گاه کار وزارت و خدمتگاری پادشاه بمن ناکاره و آگذاشته شما به پنجاب یا جاگیر خود رفته به نشینید - نور جهان و آصف خان پیغام پادشاه را بموجب گفته مهابت خان دانسته ممنوع نگشتند - و قرار دادند که اول فدائی خان که خود را از شجاعان جلالت پیشه می گرفت با جمیع بهادران یکه تاز رفته جوهر خود را بروی کار آرد - و بعد ضرزدن آفتاب فدائی خان کنار آب آمد - راجه پوتان پل را آتش زده مستعد کار ناز گشتند - و دلوران از بسیاری آب و نیر باران رو برو اندیشه ناغمه اسپان بآب زدند و

محمد جهانگیر بادشاه (۳۶۸) سنه ۱۰۳۵
 فدویانه شنوری کرده مقابل دولتخانه برآمدند - و جمعی که اجل
 آنها دامن گیر گردید بآب فرو رفتند - و بعضی را که صدمه تلاطم
 دریا به پایان برد با نیم جان برآمده بفرج نتوانستند پیوست - از
 جمله فرج قریب هفتاد نفر جلالت پیشه پیش قدمی نموده
 خود را مقابل فرج مهابت خان رسانده چندی را انداخته ازان
 میان بعضی کشته و زخمی گردیده باوجود بکار بردن حمله رستمانه
 استقامت نتوانستند وزید - و تا پیوستن فدائی خان برگردند
 فدائی خان هم چون دانست که کاری پیش نمی رود - رفتن
 همان بود و بر گشتن همان روز دیگر که اواخر جمادی الاخری آن
 سال باشد آصف خان باتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار
 نموده و نور جهان دو ترکش و دو کمان و بندوق با فتیله روشن نزد
 خود گذاشته بدلاسا و رغبت همراهان پرداخته از راه پایبی که
 تحقیق نموده بودند و بعضی جا کودالها داشت داخل دریا شدند -
 و همه جان نثاران مستعد کارزار گردیده نقد های جان را بر کف
 اخلاص گذاشته از سر و جان گذشته در رکاب بیگم خود را بآب زدند -
 وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود و دوسه غار و آب عمیق
 داشت عجب حرج و مرج بر لشکر گذشت و سلسله انتظام
 فرج از هم گسیخت - و هر فوجی طرفی و هر امیری جایی بعد
 تصدیقه صدمات زیاد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه
 ابو الحسن و ارادت خان که از عمارت هور محل جدا شدند همین که کنار
 دریا رسیدند فرج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان
 جنگی مقابل آمده سد راه گردیده بآب درآمده شروع بتیر باران و

زدن گوله تفنگ زمرودنه - هنوز آصف خان و خواجه ابو الحسن با بیگم در آب بودند که جلوی سپاه از همدسات تیرو بان و گوله بندوق که متصل هم می رسید برگشت و بعضی که دلاوری را کار فرموده پیش آهنکی نموده از آب گذشتند بسبب یراق و تر شدن رخت خود را جمع نتوانستند نمود شمشیرها علم کرده با فوج مهابت خان کارزار مردانه نمودند چون کوسک فرسید از ضرب تیر و سنان بیشتر زخمی و کشته گردیدند باقی متفرق شده جان بدر بردند - و راجپوتیه که خود را برابر و مقابل سواری مهد علیا رسانده بودند از زخمهایی شمشیر و برچه‌ی سر و بدن جوانان پر خون و روی آب را گلگون ساختند - و جواهر خان ناظر محل و ندیم خوجه بیگم و بیشتری از مردم روشناس در پای فیل نور محل کشته و غرق بحر فنا گردیدند - و فیل و شتر و اسب و آدم بسیار از همدسات همدیگر در آب می افتادند و بی زاد و راحله راه سفر آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت می کردند - درین حالت رستخیز که یاد از جزع و فزع روز جزا و محشر می داد تیری در عماری بیگم که دختر شیرخواره شهریار را بادایه او باخورد گرفته بود رسیده بر بازوی آن دختر خورد و آن ضعیفه را مضطر ساخت و اندرون عماری رنگین گردید و نور محل تیر از بازوی او بر آورده بدلاسا و به بختن زخم او پرداخت - و در زخم شمشیر و چند زخم برچه‌ی راجپوتان بر خرطوم فیل و مهاکت فیل نور جهان بیگم رسید و فیل از زخمهایی پیاپی آن طرف دریا برگشت و فیلبان از سبب زخمهایی خود و اضطرار فیل فیل را نتوانست داشت و فیل در آب

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوری از آب برآمد و از آن
 تپکه نجات یافت و از عمارت صدا و فریاد و اوپلا بلند گردید - و خواجه
 ابوالحسن که اسپ او از تیر باران رو برو در آب بیفتایی می نمود و
 دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او
 رفت از زمین سرنگون گردید چون در آن حالت قاش زمین را گرفته
 بود آفت بدو نرسید و از مدد ملاح نور محل ازان گریز بلا بر
 آمده بمساحل نجات رسید - و فدائی خان بتفاوت دو تیر پرتات از
 آصف خان و خواجه ابوالحسن بفرود و پامردی تمام برآمد - و
 ابو طالب پسر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از جان
 بازان پائین تر از فدائی خان عبور نمودند - و فدائی خان با جمعی
 دلوران و ملازمان پادشاهی و نوکران جلالت پیشه خود مقابل
 فوج خصم پرداخته چندی را بضرب شمشیر و تیر و سنان انداخته
 زخمی ساخته باقی را چپو تان را از پیش رو برداشته تیر در رستمانه بکار
 برده جنگ کنان خود را تاخیمه بادشاه رساند - فوج مهابت خان
 بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صدای دار و گیر بلند گردید - همراهان
 فدائی خان دست و بازو به تیر اندازی کشادند و چپقلشها در
 دفع اعدا بکار بردند - چون تیرهای فدائی خان اندرون خیمه روبروی
 نشیمن پادشاه می رسید مخلص خان خود را حائل مقابل و بلا گردان
 جنت مکانی ساخته بود - درینولا مهابت خان بعرض رساند که
 جرأت و بی ادبی باجی را مشاهده نمایند که رو بروی ولی نعمت
 تیر میزند و ملاحظه مال اندیشی او ندارد - بعده پادشاه مکرر پیغام
 سعی جنگ نکردن فدائی خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

مستاق وار میکوشید - تا آنکه عطاء الله داماد فدائی خان و سید مظفر و وزیر بیگ باجمعی شرط جان نثاری را بتقدیم رساندند و چندی زخمی گردیدند و بخود فدائی خان و اسپ او سه چهار زخم تیر رسید - و هرچند دست و پا زد که خود را باجمعی اندرون تواند رساند و کاری تواند ساخت از هجوم فوج مهابت خان که پی هم بمدد هم میرسیدند و بکرمک فدائی خان احدی خود را نتوانست رساند و حکم منع جنگ پی در پی می رسید ناچار پا از کار زار کشیده از اردو بر آمده بار بزرگ بازار و شناری از آب گذشته خود را به رهتاس پنجاب که فرزندان او در آنجا بودند رساند - و عیال و ناموس در تعلقه زمیداران که بار محبت دیرینه داشت گذاشت و خود جریده طرف دهلی شناسمت - و آصف خان که می دانست که * ای باد صبا این همه آوردت هست * انتقام از او خواهد کشید خود را بانگ که جایگز او بود رساند - و شیر خواجه و اله یار و بسیاری از نوکران پادشاهی نظر بر پاس آبرو هر طرفی متفرق شده راه خود گرفتند - و خواجه ابوالحسن و ارادت خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعی دیگر عهد و پیمان امان و آبرو بمهابت خان بمیان داده رجوع آورده ملاقات نمودند - اگرچه نقصان دیگر بآنها نرساند اما بعد ملاقات آنقدر هرزه و لایعنی و کلمات نلائق و رکبک خفت افزا در برابر آن جماعه گفت که بدتر از کشتن و کشته شدن بود - همه را دیوس و نامرد و از زن کمتر مخاطب و معاتب ساخت - چون آصف خان خود را با قریب در صد و پنجاه نفر مع اقربا و نوکران بقلعه آتک رسانده بود اول

فرج راجپوتیه برای محاصره بطریق ایلغار روانه ساخته بعد از همدوم بندوبست حضور که نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدوم و رفیق شبهانی الم ساخت نصف جمعیت را در خدمت جنت مکنی نگاهداشته با باقی فرج خود را باصف خان رساند و باندک تردی جمعی که آصف خان باعتماد آنها پناه بدانجا برده بود با مهابت خان رفیق گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر او و خلیل الله پسر میر میوان بدست آورده به بیجرمتی تمام پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان عبدالخالق خوافی را با محمد تقی بخشی شاه جهان که در برهان پور بدست آورده با خود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد که هر دو ناضل و مصاحب آصف خان و صلاح شعار بودند حواله راجپوتان نمود که بتیغ بیدریغ شهید ساختند - ازانجمله ملا محمد که از فضلا و صلحای مشهور و حافظ قرآن بود و اگر بدر میرفت کسی را باو کاری نبود اما ازانکه او را مظلوم از جهان رفتن و آن ظالم را شریک خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنکه مهابت خان را بآن مرد ملا چه کار فرار اختیار نلموده گرفتار پنجه اجل گردید - گویند اول در فکر کشتن او نبود فرمود که زنجیر در پای او اندازند و وقت زنجیر نمودن طوق و زنجیر دو بار خود بخود باوجود خوب قائم نمودن از پای او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت قرآن و خواندن اوزاد مشغول بود و در آن حالت نیز لبهای او در حرکت یافت آخوند را بدعوت و دعای سحر و افسون خواندن معاتب ساخته حکم قتل نمود - هر چند قاضی رکاب و بعضی

همدمان باظهار خوبیهای ملا زبان آشنا نموده شفیع گشتند زیاده
 بغضب آمده برشهادت او اقدام نمود - زهی سختی و شقاوت قلب
 آن چه نویسم از حوصله و بردباری جنت مکان که با چنان مدعی
 بدعاقبت از راه عاقبت بینی دران ایام ملالت افزا که آخر بمدد
 فضل الهی سرانجام کار بخیر منجر گردید برفق و مدارا پیش آمدند
 و از آنکه گفته اند (مصراع) مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش •

• بیت •

چو در طاس رخشنده افتاد مور • رهاننده را چاره باید نه زور
 هرچه از کلمه و کلام بآن بد فرجام بر زبان الهام بیان جاری میگردد
 موافق و مصلحت مزاج گوئی از بود - و نور محل نیز بتقاضای
 وقت و صلاح در وقت رهنمائی می نمود و می گفت تا توانی
 زبان به شکوه برادرم آشنا ساز و بگو - هرچه شد از حمد و ناتوان
 بینی هر دو برادر و خواهر می دانم ترا و مرا درین باب که آنچه
 نبایست بعمل آمد تقصیر نبود و مهابت خان هم در برابر سلوک
 پادشاه بتملق و اظهار فدویت و عبودیت پیش آمده طریقه
 خدمتکاری از دست نمیداد و آن سریر آزای هند را بر تخت بدستور
 مقرری نشانده خود بدستور دستوران گستاخ کردن نزد تخت سردیوان
 استاده بعد عرض مطالب و وقایع اطراف بلاد از زبان پادشاه جواب
 داده حکم می نمود و احکام امنیت و اجرایی حکم سلطان باطراف
 حکام نشین دور و نزدیک روانه می ساخت - و پادشاه باظهار لطف
 حکم و تکلیف نشستن می فرمودند و عمدا گاه اطاعت امر مینمود
 و گاه پاس ادب را کار می فرمود - اما بسبب نشستن خود را جپوت

پیش و عقب حوضه که از بوی عرق انگوزه و گنده دهان کافور مزاج
عنبر سرشت جنت مکانی منغص میگردید گاه برای تبدیل و
تخفیف بودن هر دو بدسرشت می فرمودند - تا آنکه بیک نفر
راجپوت که عقب حوضه بنشیند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه
کابل گردیدند و بشکار و مزار بزرگان گاه گاهی تشریف می بردند و همه جا
و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائی اختیار نمی نمود
تا آنکه ارائل خور داد داخل حویلی کابل شدند و همراه آن بدمل
بفانحه فردوس مکانی و بنی اعمام و تفرج باغات و عمارات و
شکار سواری می فرمودند - درین اوان ایلچی توران با نامه و
هدایای نذر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه
هزار روبیه بعرض رساندند *

درین ضمن بمرد روح پرفروش صاحب قرانی و تمهید
نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل
این اجمال آنکه چون در همان نزدیکی ایام رساله نواحدان احدیان
بتجویز نوری جهان بعرض آمده بود مردم جلالت پدیده انتخابی
تازه نگاه داشته ازان جمله جمعی را تعینات قراران برای محافظت
شکارگاه از دست اندازی افغانان بدسگال نموده بودند - روزی بعضی
از راجپوتان ناهموار که از ضرور مهابت خان احدی را وجود نمی
دانستند در چراگاه شکار اسپان و جازپایان بار بردار خود سرداده
بودند - احدیان و قراران مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو
بنزاع فساد آمیز منجر گردید - یک دو احدی کشته و زخمی گردیدند
و همه احدیان و قراران اتفاق نموده بر دیوان استغاثه نمودند -

مهابت خان گفت هرگز بشناسید و نشان دهید بمزای رسانده آید -
 مستغنیان که طرفداری متصدیان درین جواب صریح ظاهر میشود
 مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعی بشورش آمدند دران هنگامه
 اشاره از طرف نورمحل بآن جماعه رسید باهم اتفاق ورزیده بر سر
 راجپوتان که نزدیک فرود آمده بودند ریختند و شور و غوغای عظیم
 برپا شد و جنگ درگرفت - هر چند که راجپوتان سپاهی نژاد قوم دیگر
 را مقابل خود نمی گرفتند اما از آنکه چندان مسرت باده غرور گردیده
 بودند که احدی را بخاطر نمی آوردند و سواي شمشیر و برچهي
 حربی دیگر نداشتند و میان احدیان کمانداران قدر انداز بودند و
 قراولان حکم انداز که همه سوخته بیداد این جماعه ضلالت کیش گشته
 بهانه می طلبیدند بعد بلند گردیدن نائز قتل راجپوتان بدسگال
 مغلوب گردیدند - و عجب کشاکش بمیان آمد - و ازدحام عام رفیق
 و معاون فرقه اسلام گردیدند تاخبر رسیدن بمهابت خان قریب
 هزار راجپوت که اکثر جماعت دران مشهور و نوکران روشناس مهابت
 خان بودند کشته و زخمی گردیدند - و جمعی کثیر دیگر از معاونان آنها
 بجزا و سزای اعمال رسیدند - و کار بجائی کشید که چهار صد پانصد
 نفر راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار
 و کنار مغالک روپوش باصید نجات شده بودند بدست افغانه هزاره
 افتادند - که دست بدست مانند گوسفند در بغل گرفته بدستوری که
 دارند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند - و از رگ پا معیوب ساخته
 چوپانی فرمودند - مهابت خان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون
 حوصله باختگان سراسیمه وار سوار شده خواست خود را بمدد راجپوتان

رسانده بتلافی کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رساندند - و افاغنه هنگامه جو زیاد از شمار فراهم آمده رفیق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضی از هواخواهان مهابت خان نظر برآنکه قابوی وقت از دست رفته و منصوبه بازی برگشته جلوی اسپ مهابت خان را گرفته باظهار خیرخواهی مانع آمدند - مهابت خان نیز نیرنگ بازی روزگار و روی گرمی بازار کار زار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهای موحش رنگ رو باخته صرفه در مقابل شدن از دحام ندانسته تقاضای وقت را از دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانۀ پادشاهی رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خراس را با جمعی از مردم بیگم برای دفع و منع نائزۀ فساد تعیین نمود - و روز دیگر سردیوان ظاهر ساخت که ماده فساد قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائزۀ جدال مردم خود را بکومک فرستاده اند هر دو را انخفت تمام سرپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهای آنها بضبط و تاراج در آورد اما در تسلط او خلل پذیرفت و هرچند خواست از احدیان تلافی و تدارک آن واگشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه در یک دو ماه رسالۀ آنها را بر طرف فرمودند *

درینولا از واقعه دکن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار نظام الملک در سن هشتاد سالگی درگذشت - شاه جهان از شنیدن واقعه او و فساد مهابت خان و غلبۀ سلطان پرویز بحضور از بی تقصیری خود و التماس عفو جرایم کرده ناگفته معروض

داشت - بعد هرفن فرمودند که اگر قلعه رهناس واسیر بر دم
پادشاهی سپارد و سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب را بحضور
روانه سازد التماس او درجه پذیرائی خواهد یافت - لهذا هر دو شاه
زاده گرامی قدر را روانه حضور ساخته هر دو قلعه را بملازمان
پادشاهی واگذاشته خود از راه سلطان پور و ندر بار روانه گشته از
گذر اکبر پور عبور نموده بماندو بطریق ایلغار رسیده حقیقت
معروض داشت *

اوائل شهر یوز از کابل رایت توجه طرف هندوستان بر
افراشتند درین اوان بظهور پیوست که شاه جهان بعد رسیدن باجمیر
راه تهیه اختیار نموده *

الحال چند کلمه از تدبیر نور محل که در مطلق العنان گردیدن
خدو جهان بکار برده می نگارد - که اول از وقوع جنگ و فساد بموقع
زاحبوتان و احدیان که هرگز چنان خاشه جنگی زیر گردون سقلمون
شنیده نشده بهیچاری از غرور آن مخمور باد ناکامی کم شده
بود درم مزاج گونی بدمستی که از طرف پادشاه دربارا برادر
و خواهر گوش زد او می شد روز بروز غبار دل پر کینه او شمت
و شو می یافت و اکثر می فرمودند که اگر صحبت ظاهری
نور محل که برهم زدن ملک و جمعیت من گشته میان من
و فرزند دلهند ارشد من فزاع انداخته اختیار دلم از دستم نمی رود
روی شرم هزار نمی دیدم - و بعضی اوقات می فرمودند که
نور جهان در فکر استیصال تمت از خود یا خیر باش - ازین
کلمات و تقریب که هر روز بگوش او می دادند تسلی بخش

بخاطر او می گردید - و احتیاط احاطه راجه پرتان گرد دولتخانه کم می شد - و یکم جا بجای به عمل و خواجه سرایان سر راه تعلقه جاگیر خود و شهریار که از کاردان و رازدان میدانست پیغام و نامه نوشت - و بعضی را در خلوت طلبیده زانی خاطر نشان نموده گفت که بقدر مقدور سپاه جلالت پیشه کارزار دیده انتخابی تجربه کار پیش قرار متفرق بشهرت سبندی نوکر نموده بمرور بار دو بفرستند که از همدیگر دور و اطراف پراکنده فرود آیند تا آنکه قریب دو سه هزار سوار چوارکار آزما که همه را اشبح روزگار توان گفت بخاطر جمعی تمام عمل محال جاگیر سر راهها نوکر نموده چنانچه در زبانها شهرت نیابد متفرق فرستادند که بفاصله دور و نزدیک در مثلها که نام و نشان پیدا نگرددن با لباسهای کمدیف بشهرت جماعه بیکاران و تلاش نوکری فرود آوردند - و تا فراهم آوردن آن جماعه پادشاه باشا بیگم بی آنکه از اصل تمهید مقدمه اطلاع یابد بمهابت خان بعد اظهار رسوخیت و فدویت او و نمک حرامی و بد خواهی دیگران و تمهیدات دیگر در خلوت گفت که درین هنگامه بعضی واقعه طلبان تابینان خود را بر طرف ساخته اند اگر بدیدن محله امرا پرنازی بد نخواهد بود - مهابت خان قبول نموده جایجا نشیبان و سزاولن بقید تاریخ و روز تعیین نمود که امرا محله دهند - نقیبی که برای خبر رساندن نزد متصدیان نور محل آمد و به نوبجهان ظاهر ساختند بیگم در جواب از روی درشتی پیغام داد که اگر چه ما را به سپاه و محله چه کار و چه نسبت آنچه پادشاه بما می دهد برای خرج انعام از باب نشاط و زینت و آرایش ما و محل نشیبان

ماست - معینا معجزه درعی من کمتر از دستار سی درعی دیگر مردان نخواهد بود - ازین مقوله عمدا کلمات غیرت افزا که ازین بوی ساختگی نباید گفته فرستاد - مهابت خان از شنیدن این جواب حرفهای لغو بر زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن نمود و برده توابعان و منصوبان نورجهان سزاول تعین فرمود تا آنکه روزی که گذشتن مردم بیگم از نظر مقور گشت قرارداد که طرف دست راست همه مردم قدیم با لباس فاخر زرین پوش خویش یراق با ندی که همراه محله می باشد از تحف و جنس اعلی گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران بکه چین بهادر جدید با رخت سپاهیان و یراق درهم شکسته غیر معلوم بنام امرای گم نام دیگر استادند - و وقت شب خدیو جهان بمهابت خان باظهار اخلاص گفته بودند که فردا محله نورجهان ست از قلچپهای او خود را کنار و دور داشتن لازم و ضرور دانسته احتیاط تمام نماید - آن روز هم بدسرشت نیز خیریت خود درین دانست که نسبت پروزهای دیگر عنان کشان همراه سواری می آمد - همین که فیل سواری پادشاه میان هردو گروه فوج نور محل رسیدن و نقیبان برای اجرای سپاه طرف یمن بنام محله مردم بیگم فریاد بلند نمودند و پادشاه و مهابت خان و همراهان او متوجه آن جماعه گردیدند و زرق و برق لباس آنها چشمهای حاسدان را خیره ساخت - یکبارگی جوانان تهور نشان جانب یسار با شمشیرهای آبدار و سنان سینه گذار و تیرهای جگر نور از جا جسته بچستی و چالکی که بایست در چشم برهم زن کار را جهوت و فیلبانی که منصوب نموده آن بدسگل بود ساختند -

و جنت مکنی را از ملاحظه شر آنها مامور نمودند - و در همان گرمی و جلای فیلبانی که همراه آن سپاه مصلح و مکمل چشم بر راه قابو بود خود را بالای فیل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در قلای کوشند سپاه قدیم طرف راست اطراف فیل آمده باتفاق جانبازان جدید فیل پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشادند - مهابت خان بر اجرای کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست که کار و اختیار از دست رفته و جان در پی تلامی بود دان شرط عقل نیست درین ضمن از غلوی عام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو ریز حاضر آمده کمر بجان نشانی بستند - مهابت خان دران حالت از میان لشکر خود را کنار کشیده چنان بدرزی که سایه او هم خبردار نگردید - و راجپوتیه و دیگر همراهمهات خان متفرق گشته فرار اختیار نمودند و بی آنکه قتل و جدال بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از چنگ چنان دشمن قوی تجات یافتند - دران حالت جنت مکنی از مریم زمانی برای تعیین لشکر و تعاضب او مصلحت پرسیدند و نور محل گفت زنهار بدین فکر نیفتاده او را بگذارند هر جا خواهد رود بلکه از ربانی پادشاه مصحوب یلده خان خواص باظهار لطف و اخلاص پیغام بدان بد انجام دادند که بسهار عادلانه و بجا گردید که خود را از شرم مردم بیگم کنار کشیدید بهتر آنست که شما پیشتر از آب بگذرید - و مهابت خان از آب رهتاس گذشته فروه آمد و خیمه پادشاهی در همان گل زمین سعادت قرین نصب نمود؛ شاه یانگ شادگامی بلند آوازه ساختند - و آخر روز افضل خان را نزد مهابت خان

فرستاده پیغام دادند که آصف خان را با ابرطالب پسر او و پسران
 دانیال که باختیار آن بدخصل بودند بگذارد - تقصیر ترا معذرت
 فرمودیم - خود و ایتعاقب شاه جهان رساند - مهابت خان هر دو پسر
 دانیال را باعزاز حواله افضل خان نموده درباب آصف خان عذر
 خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از
 لاهور از بپردن آصف خان و پسر او مرا معذور دارند - جنت مکنی
 از جواب او بیبده مانع گشتند - اما تقاضای وقت از دست نداده باز
 مکرر افضل خان را فرستاده از طرف خود و بیگم قسم کلام الهی
 در میان آوردند تا سه چهار منزل بآمد و رفت پیام بدفع الوقت
 گذرانده آخر آصف خان را نزد خود طلبیده ازو نیز قسمهای مشده
 گرفته اسپ و خاعمت و فیل تواضع نموده نزد پادشاه فرستاد - اما
 اسو طالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعی از رسواس تبین فوج
 نگاه داشت بعد او را نیز باعزاز مرخص نمود *

اوائل ماه ابان نزدیک لاهور نزول ریات ظفر اقبال واقع گردید -
 از آنکه شاه جهان با وجود امر پدر هر دو گوهر درج سلطنت را روانه حضور
 ساخته و هر دو قلعه رهناس و آسیر را موافق حکم بمردم پادشاهی
 چنانچه بگذارش آمد وا گذاشته برای حصول مرضی پدر و نور محل
 خود را تا اجماع رساده بود آخر معام شد که هنوز گرد و غبار و کدورت
 مثل از آینه سمیر بیگم بر طرف نگشته و کم توجهی پادشاه باقی است
 و ماده فساد حضور از میان بر نخاسته لهذا رفتن بخدمت پدر
 مصلحت ندانسته راه تهیه بازار ایران و هرجا اتفاق افتد اختیار
 نمود - و گذشتن شاه و الاقدار از اجمیر بقصد تهیه از روی نوشته واقعه

نگاربان بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه داری لاهور
 باصف خان و وزارت بدستور سابق بسواجه ابوالحسن عفايت
 فرمودند - و افضل خان را خانصامان مقرر نمودند - و مير جمله را
 بخدمت مير بخشى سراقزى بخشيدند درين ضمن بعرض رسيد
 كه مهايت خان از طرف شرقى متوجه جنوبى گشته تا از كجا
 مر بر آرد - چون خبر رساندند كه بيست لك رويه از محصول
 جاگير مع فيلان و ديگر اموال مهايت خان از طرف بنگالا مي آيد
 نرديك دهلي رسیده صفدر خان را با ديگر جمعي از امرا و هزار
 احدى براى آوردن زر مذکور تعيين فرمودند - در منزل شاه آباد مردم
 پادشاهي بخزانة رسيدند - مردم مهايت خان خزانه را پشاه آباد در
 آوردند - و بچنگ استقبال نمودند - صفدر خان سراي را سرخته جمعي
 را كشته و زغمي ساخته خزانه را بدست آورده روانة حضور نمود
 بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعي ديگر براى تنبيه
 و تاديب مهايت خان مامور و تعيين فرمودند *

درين سال مثل مآل بمرض رسيد كه سلطان پرويز كه تعاقب
 شاه جهان مي نمود ازين كلفت سراي فاني بدار القرار چارداني
 رحلت نمود - و عرضه داشت خان خانان مشتمل بر قبول
 تعاقب و تنبيه مهايت خان رسيد و بمعرض پذيرائي درآمد -
 درين ضمن عرضه داشت مهايت خان مبذلي بر التماس عفو
 تقصيرات و تعاقب نمودن شاه جهان بعرض رسيد - از واقعه
 دكهن نيز معروض گرديد كه ياقوت حبشي كه بعد از واقعه عنبر
 علم شهرت برافراخته بود بامنصوبان پادشاهي شرط اطاعت و دولت

خواهی بجا آورده - درینوا از نوشته اخبار نویسان تهیه ظاهر گردید که شاه جهان با چهار صد سوار طرف تهیه رسیده اراده سمت ایران داشت - و شریف الملک حاکم تهیه بمقابل شاه جهان برآمده با وجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نموده بشهر در آمده محصور گردید - شاه جهان متوجه شهر و دست انداری نگردیده بسبب شنیدن واقعه برویز و عارضه بدنی خود و موانع دیگر متوجه سمت دکن گردید - درین اوان آصف خان بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت - از واقعه دکن بعرض رسید که فتح خان پسر عذر بموجب اشاره نظام الملک بانفوج سنگین بقصد ناخت ملک خاندیس و برار روانه گردید و خان جهان نودی از تغیر سربلذذ رای بصوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع شر آن پرداخته - و لشکرخان را در بوهانپور نائب گذاشته درینوا خبر رسیدن شاه جهان از راه احمد آباد بدکن و فرود آمدن حوالی جنیر نزدیک ناسک بعرض رسید - وقت رفتن به تهیه از راه اجمیر مسافت چهار صد و پانزده کروزه جریبی را در چهار ماه بهفتاد کوچ و پنجاه مقام طی نموده بود - در وقت مراجعت برای احمد آباد مسافت دو صد و شصت کروزه را در چهل کوچ و ده مقام طی نموده - و نیز ظاهر گردید که مهابت خان بقصد شهرت تعاقب خود را بدکن بشاه جهان رساند - اما بعد رسیدن ناظهار رسوخیت و فدویت و عذر مقامات ایام گذشته - پرداخته و در همین اوان معروض گردید که خان جهان لوسی به تنبیه و تادیب امرای نظام الملکی رفته

بود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشی که یکی از نوکران عمده نظام الملکی بود و زنی داشت مکاره که بعاشقی بعقد در آورده در استرغابی او بمرتبه می کرشید که کار او بدیوسی کشید - و آن فاجره بانظام الملک بمرتبه رشته الفت را استحکام داده بود که بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقی ذکر رشادت او بزبان خامه خواهد داد - آن ملعونه باخان جهان برفاقت شوهر ساخته در ارسال هدایا تحف و نامه و پیام مودت التیام چنان بنمای دوستی و پدر خواندگی قائم نمود که از اثر افسانه و افسون هزار رزم و فوج کشی به بزم و یکجبهتی تبدیل یافت - و چهار پنج لک هون و دو سه لک روپیه جواهر بخان جهان داده ملک از دست رفته نظام الملکی که بعد از کشته شدن چندین هزار آدم و خرچ کردها بقصر عرش آشیانی و جنت مکنی آمده بود خرید - و آن افغان نمک حرام نظر بر فساد ایام طمع نموده فروخت - و عوض محصول یک دو محل محنت چندین سال دو پادشاه و دو سه شاهزادگان نامدار و امرای ذوالاقتدار و کردها که در تسخیر آن دیار صرف گشته بود را بکلی از دست داد - همه حکام حکم خان جهان را رسپردن ملک بفرستادهای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت و زبندگی الاخنجر خان قلعه دار احمد نگر حکم و نوشته خان جهان را رد نموده جواب داد که بدون حکم پادشاه کلید قلعه بسرمی وابسته است اما پرگفتار تعلقه مال محال نواح احمد نگر بتصرف منصوبان نظام الملک در آمده - گویند آن مکاره تباہ کار چون زلفای مردم عمده را که بحسن صورت و زشتی سیرت شهرت داشتند برای تسخیر دل نظام الملک

از راه برده باخود هم بزم و همدم مسکن عشرت می ساخت - و بعد
 واقعه عنبر کفاف نام در سرانجام امور ملکی می پرداخت - زمام
 اختیار ملک و سپاه چنان بکف اقتدار او برده بودند که وقت سوار شدن
 نوکرین عمده دیگر در رکاب و پای فیل او پیدای رفته عرض مطالب خود
 و بادشاهی می نمودند - تا آنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکی
 مدام عداوت شدید و فوج کشی بود در ایام اقتدار او و شوهر او خیر
 رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانه جهان
 آشوب برای مقابله می آید - نظام الملک به تهیه جنگ برآمدن
 پرداخت - آن غداره گفت که سر فوجی و اختیار این جنگ بمن
 واگذارند - اگر از انبیا پادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنها بر زبانها
 جاری خواهد بود که یک زن نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
 نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه بر عکس شود
 خواهند گفت که پادشاهی زنی را مغلوب ساخت و باز بتدارک
 می توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
 و محبوبه نازنین خود را مامور بحراشکری فرمود - و او به ترتیب
 لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلی و استمالت پیکار پیشگان رزمجو و
 گوه آوری دلوران شعله خو پرداخته و توپخانه عظیم آراسته خود
 یراق بسته بر رخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
 امیران را بزبان خوش و لطف امیدها داده باظهار وعده و تهدید
 و وعید سرگرم کارزار ساخته کرد بسیار از مرصع و طلا و نقره موافق دستور
 نکهن که بعد ظهور تردد برای دل خوشی سپاه انعام می نمایند تیار
 نموده وقت سوزی باخود گرفته در مقابله فوج ذهم آمده اقدام

بگزاران و آراستن صفوف نموده هر ساعت با امرای یمن و یحاز
 دلبازی و ترغیب نموده تهوری می نمود و از هر که اثر شجاعت و
 جادوت و تردن ظاهر می گردید کز مرصع و طلا فراخور زیاده از رتبه
 بدو رسانده موقوف بر امید نمیه نمی گذاشت - و همراهِ از شیرینیها
 سبدها پر کرده داشت که باگزهایی نقره موافق دستور دکن
 برای جذب قلوب پیدای های توپ خانه پیهم می رساند و باعث
 دلگرمی سپاه میگردید تا آنکه فوج عادل شاه را از پیش رو برداشت
 و بحملهای مردانه آن زن مرد ادکن چند هزار مرد مقتول
 و اسیر گردیدند - وزن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت
 نظام الملک رسیده بیشتر از پیشتر معزز و محبوب گشت - الحامل
 خان جهان لودی از زنی بازی می خورده چنان ملکی را
 بقلی که بخرچ انعام یکروزه پادشاهان هندوستان وفا نماید
 از دست داده خود را نزد ولی نعمت و عالمی مطعون ساخت *
 درین آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان
 مخاطب ساختند - درین سال خان خانان ولد بیرم خان که از
 نامداران بی همتای روزگار بود بعد انقضای هفتاد و دو سال
 از مرحله عمر و دیعت حیات نمود رباعث ملال خاطر عاظر گردید *
 ساق مقرر بود که پادشاه صورت خود را بر پارچه طلائی منور بوزن
 یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیری که بران آفتاب
 سوار باشد سکه زده با امرای مقرب خاص می بخشیدند که بر
 چیره بسته باعث افتخار خود و زیب دستار می داشتند - و
 بعضی درگرمین انداخته بر روی سینه بجای حرز جان نگاه میداشتند -

در این سال حکم فرمودند که شبیده را کلان تر از پنج تونگ طلا ساخته
 یامرایی مخصوص مقرب می داده باشند - درین اوان از نزن
 امام قلی فرمان فرمای توران خواجه عبد الرحیم ایلیچی که از خاندان
 مشهور ملوک بود با محبت نامه مشتمل بر اظهار مدد برای جنگ
 ایران در تلانی دعوی آن اصلاح و فساد می که میان شاهنشاهی و
 شاهزاده ولی عهد بمیان آمده بود رسید - درین روزها مهابت
 خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباد سرگردان بود به شفاعت
 فدامت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض بی در پی
 بحضور ارسال داشته التماس نمود که بحضور آمده بعد شرف ملازمت
 و تسلیات خطا بخشی بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بسته
 روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطاپوش التماس اورا مقرون با اجابت
 فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکنین
 در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان
 و شکار افغان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند .

ذکر جشن سال بیست و دوم خاتمه جلوس جهانگیری

مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سی شش هجری

اول روز جشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله
 بر کشتی با ساز عشرت سیر و تفرج دریا می نمود از صدمه بادتند
 کشتی برگردید و مکرم خان با جمعی غرق بحر فنا گشت - نزد
 اهل شگون آن خبر نامیمون افتاد - فدائی خان را بعد از قبول

ده لک رو پیه پیشکش و نذر که هر سال در سرکار پادشاه و نور محل
 نمی رسانده باشد موبه دار بنکاله مقرر فرمودند - بعد رسیدن یکشمیر
 مرض دائمی رو بشدت آورد و صحت بدن بانحراف مزاج تبدیل
 گردید روز بروز هرکسل طبع می افزود و علاج حکمای حاذق سود نمی
 بخشید و مرض بامتداد کشید و از سواری نیل و اسپ که بسیار
 رغبت داشتند ماندند و اثر رجوع در هر بن موظفان گردید - هرچند
 که خود را بسور سبزه و گل مشغول می نمودند دل رغبت نمی
 نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتی افیون که رفیق آنها بود
 طبع نفرت کشید و سواي چند پیاله شراب هیچ چیز خواهش نمی
 شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی عیار
 که بدوسه مرض مبتلا گردیده موی ریش و برت بجان داده بود
 بتقاضای مصلحت ظاهره و خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان
 بیگم برای رفتن لاهور بقصد علاج سماجت زیاده نموده مرخص
 گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نور محل حواله شهریار نموده
 بود و از بی رشنی و بی جوهری بار سنگین دانسته از خود جدا
 نموده در حضور گذاشت بازادت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف
 لاهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیاله شراب
 خواستند بر لب نهانه که از گلو فرو فرفته برگردانند - تا رسیدن
 بدولت خانه کارینزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفر
 سنه هزار و سی و هفت [۱۰۳۷] هجری بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دانگرمی عشرت تھی ست

باده از جام نگون جستن نشان ابلھی ست

درین وقت از اندرون و بیرون آثار رستاخیز محشر ظاهر گشت و نور جهان بیگم از وقوع این حادثه جهان در چشم او سیاه و تپاه می نمود - هر چند برادر را برای فکر تکفین و تدفین و مصلحت ملکی طلبید آصف خان بعد از هائے مختلف بدفع الوقت پرداخت - و باتفاق اعظم خان و جمعی از امرا که باصف خان همراز و همساز بودند داور بخش پسر خسرو را از قید بر آورده بمردة سلطنت که خواب و خیال محض بود مبشر ساختند - چون او میدانست که این سلطنت بی اعتبار دوسه هفته خون بهائی بیش نیست باین امر بی اختیار راضی نگشته اضطرار و انکار بسیار نمود نائده نداد و بعهد و سوگند تسلی او نموده بتقاضای مصلحت چون گوسفندی که عرض جان مریض برای تصدق بیرون آرند بر تخت نشانده چتر بر سر او گردانده شرط نثار و مبارک باد بتقدیم رساندند - نور جهان بیگم که لاله وار دل سوخته نقش واژگون فلک بود چار ناچار نعش رفیق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران نائده زار و دل بیقرار به لهور آورده در باغ خود مدنون ساخت و آصف خان از منزل بهنبر بنارسی داس نام را که در یلغار رفتن ید بیضا می نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده نزد شاه جهان بتاکید اکید روانه ساخت - و آنچه بایست گفت زبانی پیغام داد - و بسرعت رسیدن و اول نزد مهابت خان رفتن و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سزایی نمودن برانی زود روانه شدن شاه جهان مبالغه که باید نمود - چون نور جهان برای سلطنت شهریار از اضطرار بیقراری بسیار داشت و همشیره دویم که

درخانه صائق خان بود شوهر او نیز با نوز جهان همراه گشته می شد اصف خان چرکی بدر خانه هر دو همشیره فرستاده راه آمد و وقت امرا و نامه و قاصد بخدمت نموده بود - شهریار غافل از بازی روزگار بوده در لاهور بعد از شنیدن خبر واقعه جنت مکانی خود را چون سلطنت بازی میر و وزیر اطفال پادشاه موسوم ساخته از نامواقف تقدیر غافل گردیده بتصرف خزانه لاهور دست سخاوت و بخشش دراز نموده از جمله نود لک روپیه که موجود بود هفتاد لک روپیه برای جذب قلوب امرا بصیغه انعام و علوفه پیشگی نوملازمان و مساعدت در هفته اول که بدو هفته ایام فرمان روائی او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود برای مقابل فوج داور بخش و اصف خان سرفروغ ساخته تعیین نمود - و از آن طرف اصف خان داور بخش را با کوکبه و دبدبه شاهی و تجمل پادشاهی بر فیل نشانده خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با سادات باره هراول نمود و از آب لاهور گذشته مقابلت و مقاتله رو داد - هنوز صدای داور و گیر بلند نگردد که فوج شهریار فرار اختیار نمود - بعضی خود را بقلعه لاهور رساندند و جمعی بفوج داور بخش پیوستند و شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مرده فتح بود برخبر برگشتگی طالع خود مطلع شد - از سراسیمگی سراز پای خویش نشناخته راه قلعه ارت اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش بگرد حصار آمده بمحاصره پرداختند و روز دیگر همین که علم نرافشان خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون و بیرون قلعه از دور و نزدیک امان طلبیده نزد اصف خان آمده ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پروبال کفنده

از قفس قلعه ازک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهکاران
ملازمت فرموده محمول ساخته بقفس زندان اجل محبوس
نمودند - و پسران دانیال را نیز بر صورت شهریار ساخته یار و رفیق او
گردانند - و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشاه
زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت - و بنارسی داس که
از بهنبر رخصت شده بود مسامت بعیده را تا بقلعه نظام الملک
به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سر راه بخانه
مهابت خان رفته بر سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان
زمان بنارسی داس را با خود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندرون
محل فرستاده مخبر ساخت - همین که شاه جهان صاحبقران بیرون
تشریف فرمودند بنارسی اول مهر سکه یمین الدوله را گذرانده داب
ملازمت و تعزیت و تهنیت را با کین رسولان آداب دان بتقدیم رساند -
حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال فرمودند - و سعادت
سعید باتفاق اخترشناسان هند و فرس که برای سوانجام زیاد از هفته
توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و می هفت هجری بطریق
استعجال از راه احمد آباد براهبری ظفر و انبال مرحله پنجمی منزل
مقصود گشتند - و با آصف خان فرمان از روی عنایت مشتمل بر رسیدن
بنارسی و بدولت و فیروزی متوجه شدن طرف دار الخلافت مصحوب
امان الله بدآک روانه ساختند - و با رجوع اطلاع تقصیرات خان جهان
لودی که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف
آمیز نزد او روانه فرمودند - و آن بی سعادت از توهمی که بسبب
ظهور نمک بحرامی خودش دامگیر گردید و براهنهائی دریاخان

رہیلہ و آقا افضل دیوان دکن کہ برادر او دیوان شہریار ہوں و ہر
احوال شہریار پر گشتہ طالع و نور جهان بیگم اطلاع نیامتہ ہوں بجواب
ناصراب پرداختہ درجواب فرمان عرضہ داشت نیز نامودہ جان
فتارخان را آرزوہ خاطر ساختہ روانہ نمود • بیت •

چو تیرہ شود مرد را روزگار

ہمان او کند کش نیاید بکار

و بدان نافرمانی و عدم اطاعت فرمان اکتفا نمودہ فرزندان خود را
در برہان پور ہمراہ سکندر خان لوجانی گذاشتہ باجمعیّت خود
و بندہای پادشاهی مثل راجہ گج سنگہ وغیرہ کہ در زناخت آن بی
سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماندو آمدہ اکثر قصبہ و محلات
مالوا را بتاخست و تاراج آوردہ بعضی جا عاملان و منصوبان خود
گذاشتہ طبل مخالفت و بغی را بلند آوازہ ساختہ بہ برہانپور
مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگذر بابا
پداری رسیدند عرضہ داشت شیر خان عرف نادر خان مشتمل بر
اظهار اطاعت و فدویت خود و ارادہ فاسد سیف خان بظاہر ملاحظہ
تقصیر سابق و از راہ خجالت سلوکی کہ با عبد اللہ خان نمودہ
بود رسید لہذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تعویض سوبہ داری
احمد آباد بنام او کہ بعد نائب گذاشتن و بنسق آنجا پرداختن
سیف خان را نظر بند ساختہ بحضور بیارہ صادر فرمودند - و خود
بکنر بابا پداری از آب نرہدا عبور نمودہ در منزل سنور شرف نزل
فرمودہ برای جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند و چون ہمیشہ
کلن نواب قدسیہ ممتاز محل در خانہ سیف خان بود و خاطر

مبارک قدسیه با هم شیر و خود صحبت وافر داشتند از طرف فاهمواری و خبر بیماری سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرستادند به شیر خان پیغام رساند و خواه خبردار باشد که نظربند ساختن سیف خان بضرر جانی او منجر نگردد *

درین منزل و جشن عالمی که بفیض رسید دلیر خان باره آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و مکول گردیدن شهریار و پسران دانیال از روی عرضه داشت شیر خان که بموجب نوشته صرافان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بشفاعت نواب قدسیه قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و از مرده جان بخشی بیماری سیف خان در آن واحد بصحت مبدل گشت و شکر این عطیة الهی که در خیال و وهم او نمی گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد دوازده گروهی احمد آبک نزول فرمود شیر خان باتفاق عیسی خان و میرزا ولی شرف اندوز ملازمت گشت شیر خان را بمنصب پنج هزار و صوبه داری احمد آباد سریلندی بخشیدند و عیسی خان بپایه چهار هزار دوهزار سوار و حکومت تنه مفتخر و معزز گردید و خدمت پرست خان نزد پهلوی دولت مع فرمان بدست خاص مشتمل بر اینکه هرچه کردی مستحسن افتاد اما اگر نظر بر امن و دفع آشوب شهر یار را با پسران دانیال که سادۀ فساد و فتنه اند روانه شهر عدم سازی قرین مصلحت هواخواهان ملک

و سلطنت خواهد بود فرستادند * بیت *

سرورک ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه بر آهن است
 بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهوز آصف خان مطابق حکم بعمل
 آورده به بیعت و دریم جمادی الاولی نام بردها را آواره صحرائی عدم
 ساخته ریشه حیات مخالفان دولت را بر انداخته خطبه نام نامی
 صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش مفاخر ساخت - بعده
 که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاه
 زادگی در رکاب عالی شرط جان نشانیها بجا آورده بود بسعادت
 زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن موکب جاه
 و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین
 چشتی قدس الله سره العزیز تشریف آرزانی فرموده مبلغ خطیر
 بخادمان و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین
 آنجا بنا نمایند و بکار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و
 معماران بارقرف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محاللات
 صوبه اجمیر بموجب درخواست مهابت خان بجا گیر او مرتحمت
 و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگهبانی زراعت و
 حفظ مال و ناموس رعایا و زبردستان و تنبیه زبردستان قدغن
 خدا ترس حق شناس تعیین فرمودند *

اواخر جمادی الاخری سنه مذکور بهدار الخلافت آگره بفرخی

و فیروزپی شرف نزل واقع شد و عالمی از مشاهده جمال کامیاب

گردید *

ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران مبرود

از چمن اخبار سلاطین کامگار و گلشن آثار خواقین نامدار
چنان نگهت روح پرور بمشام سامعان این خبر ورزیده که چون
ابوالمظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه
غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتی ستان اذار الله
برهانه می رسد چنانچه بجز تحریر در آمده در دار الخلافت شرف
نزل فرمودند و هفتم جمادی الاخری مطابق بیست و پنجم بهمن
ماه الهی سنه [۱۰۳۷] هزار و سی و هفت بعد انقضای یک و نیم
ساعت رمالی رونق افزای تخت سلطنت هذد گردید - از سرنو
منابر فلک منزلت مساجد بخطبه نام نامی سامعه افروز جهانیان
گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان
زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرصت افزای
سرای امید نسیم مسرت و دلخوشی جان تازه در قالب ساکنان
بحر و بر عرصه پر وسعت هندوستان بهشت نشان دمیدن گرفت
شه گیتی ستان جمشید ثانی • سرافرازی ده تاج کیانی
خدا خواننده ازان شاه جهانش • مسخرشد زمین و آسمانش
از طنطنه کوس شادی عدد مال بیوزال و برقص آمدن رامشگران

زهره منال و نغمه پردازی مغنیان حور تمنال که چون طاووسان
بهشت عنبر سرشت بجلوه خرامیدن در آمدند زمین و زمان
لبریز عیش و نشاط گردید *

وزان جشن فرح بخش و طرب خیز
همان شد زمین از عیش لب ریز
نه تنها ساز عشرت شد طرب ساز
که برگ عیش عالم شد خدا ساز
جهان ام—روز داد خورمی داد
ز مادر گوئی آن دم خورمی زان

بعد تقهیم آداب تسلیم و نثار امیران بهشتان محل خورمی
تشریف بردند. ابتداء نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم مخاطب به
مقتار محل خوانهای سیم و زر و طبقهای پراز لعل و گوهر بوسم
مبارک باد بر فرق همایون افشاندند عالمی را از نزول و نثار آن کامیاب
ساخت. بعد جهان آرا بیگم و همه پردگیان سرادقات سلطنت شرط
نثار و تهنیت بجا آورده صفحه ایوان فلک وسعت را بحر و کان زر و
گوهر ساختند. دو لک اشرفی و در (شش) لک روپیه بمهد علیا ممتاز
محل و یک لک روپیه بنواب قدسیه جهان آرا بیگم و بروشن آرا
بیگم و ثریا بانو بیگم مرحمت فرمودند. و سالیانه مهد علیا دو (۵۰)
لک روپیه و در ماه جهان آرا بیگم صبیح کلان هفتاد هزار روپیه حکم نموده
مخاطب به پادشاه بیگم ساختند و دیگر حجه آرایان گلشن سلطنت
را پنجاه پنجاه هزار روپیه مقرر فرمودند. و چهار (چهار و نیم) لک
روپیه برای پادشاه زندهای جوان بخت دانا شکوه و شجاع و اورنگ

زیب که در لاهور بودند به بیگم صاحبه سپردند - و یک لک روپیه
 بهادشاه زاده والا نژاد محمد مراد بخش که در حضور بود عنایت
 فرمودند - و اول دیوان بعضی بدعتهایی نامشروع مثل سجده
 نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و
 بجای تاریخ ماه عربی سال هجری ماه و سال شمسی الهی بقید
 سنه جلوس اکبری نوشتن ممنوع نموده عرض سجده زمین بوس
 چهار تسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربی و سال هجری را از
 سال و ماه جلوس مقدم داشته ماه الهی را با سال مطابق آن
 قرار دادند - و در باره فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای
 صاحب حال فرمودند که وقت ملاقات شروع بدعای مسنون سلام
 علیک می فرموده باشند - و وقت رخصت بخواندن سوره فاتحه
 اختتام نمایند و سکه روپیه و اشرافی یک طرف بکلمه توحید و اسم
 خاقانی راشدین و طرف دیگر بنام نامی شرف زینت پذیرفت -
 و در مقابل آن قرص بی سکه مهر و ماه رواج اختیار افتاد - و اسم
 نور الدین جهانگیر بادشاه را با لقب جنت مکانی بتحریر آوردن
 مامور فرمودند - به یمین الدوله آصف خان فرمان عنایت آمیز
 مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعمومی بجان برابر آصف خان با باقی
 القاب نوشته طلب حضور فرمودند - و مهابت خان را مخاطب
 بخان خانان سپه سالر مهابت خان ساختند و بمنصب هفت
 هزاره هفت هزار سوار سه اسپه و دو اسپه و چهار لک روپیه نقد
 و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسب خاصه با ساز طلا ممتاز فرمودند -
 اگر بتفصیل اسم و منصب امیران و عطای انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هر جا ضرورت داند بتحریر و اظهار اسم امرای ذر الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام نامی را به اعلیٰ حضرت و صاحب قران ثانی و آنچه بزبان خامه فصاحت بیان بی اختیار جاری گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم خواهد ساخت - قاسم خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید و صوبه بهار از تغییر میرزا رستم صفوی بخان عالم و صوبه کابل باشکر خان مفروض فرمودند - و صوبه پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف خان مسلم داشتند و صوبه برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان لودی مغضوب بحال فرمودند و صوبه مالوا بمظفر خان و کشمیر باعتقاد خان و صوبه اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات صوبه داری و قلعه داری و فوجداری و عمل جا بجا هر که بودند برای بحالی و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد سراد بخش مع بیگمان و پروردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت حضرت اعلیٰ آوردند - و اعلیٰ حضرت از راه شفقت بی اختیار برخاسته هر یکی را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آفوش نطف داشتند و هر کدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که بعد از گذراندن بیعت هزار اشرفی و یک خوان جواهر و دو هزار روپیه قدسبوس حاصل نمود - سر او را برداشته بهر دو دست به سیفه مبارک ضم ساخته باغوش نوازش در بر گرفتند و بعطای خلعت و اسپ و نیل و جواهر آلات که از آن جمله یک پرتله

سنه ۱۰۳۸ (۳۹۹) شاه جهان نادرشاه

قيمت لك روپيه بود كه جنت مكاني در جلدوي فتح دكهن
بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاري هشت
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وكالت و لقب عمو آرزاني
داشتند - و شایسته خان خالف كلان ارشد يمین الدوله بمنصب پنج
هزاري چهار هزار سوار سراقراز گردید - و دران روز سي امير
باضافههاي نمایان و عنایات بی پایان سر بلند گردیدند - و ارادت خان
میربخشي را بتجویز يمین الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع
مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت ميربخشي عطا فرمودند •

ذکر جشن سال دویم از جلوس و نوروز عالم افروز

مطابق سنه هزار و سي و هشت هجري

درین جشن سایبان ملك تمثال مسمی بدلبدل که در
طول و عرض و رفعت بر آسمان زیاده سوي سي نمود و عرصه
زمین متحمل ثقل آن نمی گردید و حکم چرخ فراخ دامان
دیگر بهم رسانده بود بخرچ مبلغ خطیر و فرصت ایام کثیر باهتمام
کار فرمایان فراش خانه کشمیر زینت تیاري یادقه با فلک
برین دعوی همچشمي داشت حکم باستاده کردن آن نمودند - و در
عرصه دو ماه که چندین هزار فراش بدستیاري فیلان قوي هیكل
شب و روز تردد مي نمودند ایستاده نتوانستند نموده و از ایستاده
شدن آن زمین و آسمان را آرایش تازه رو داد - و همه اسباب سرور و
کامرانی زینت سرانجام پذیرفت - و از هر طرف پري رخساران
حور مثال رونق افزای بزم عشرت گشتند و مغنیان خورشید لقا و
لولیان گلزار از آتش شعشعه رخسار گلزار بگرم نمودن دف کف

کشور دلد - و رامشگران ماه سیما از صدای چنگ و مردنگ بهم آوازی
بزم بربط و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهره چنگی را
چون تار طنبور گوشمال دادند • بیت •

ز رقص شاهدان لاله رخسار • نم از بهر اصول آمد بگلزار

ز آتش گاه مینا شعله سر زد • خرد چون قود از صمغ بدرزده

از بیستی تا هفت هزاری بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل
و جواهر سرافرازی یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و از باب طرب درخور
قسمت کامیاب گشتند و لشکر خان را صوبه دار کابل فرمودند -
پنجاه لک روپیه بمهد علیا و بیست لک روپیه نقد و جواهر و
ز یوربه بیگم صاحب یعنی جهان آرا بیگم و پنج لک روپیه بشاه
زاده مرحمت شد - جمله درین جشن عالم امروز یک کرور و شصت
لک روپیه از آن جمله سی لک بامرا باقی بخدمه صیقل و شاه زاده
بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور
گفته می شد از جانب امام قلی خان والی توران آمده پنجاه هزار
روپیه سوای عنایات دیگر باقی - چون عبد الله خان فیروز جنگ
در مکافات اعمال نکوهیده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتی
گشته بود خواجه مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرتو مورد عنایات
بی پایان گشت و منصب پنج هزاری و پنج هزار سوار و پنجاه
هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکن که خود را
هم چشم عنبر بد مآل می گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف
اندوز ملازمت گردید بعطای منصب سه هزاری و خلعت و
اسپ و فیل و نقاره سرافرازی یافت - مهابت خان خان خانان از

تغییر خان جهان لودی صوبه دارنکهن مقرر شد - و خان جهان لودی را بصوبه داری مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که خان زمان پسر خود را عجاله روانه دکن سازد - خواجه عبدالرحیم باجل طبعی رحلت نمود پسر او را مورد عنایات فرمودند - دریاخان لودی که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و ادای خارج سرزده بود چون روی ندامت بامید شفاعت باین درگاه آورد قلم عفو بر جرأت افعال او کشیده بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عطای خلعت و اسپ سرافراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب پنج هزارى پنج هزار سوار سربلندی یافت - نذر محمد خان را اگرچه در ایام شاه زادگی بآن جناب ارادت خاص بود اما از آنکه اکثر در عالم نشئه شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف سلطنت باغرای کار پرهیزان بر سر کابل فوج کشی نموده فواج آن را مکرر بتاخت و تاراج در آورده از ترک و تازیهای بیجا تزلزل تمام در کابل انداخته اذیت و خرابی تام بحال سکنه و رعیت آنجا رساند و باوجود مانع آمدن امام قلی خان برادر کلان او نام امنیت در آن طرفها نگذاشته هر جا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق قزاقی در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار می کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایای مال گذار کمال صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیرخان و سعادت خان و غیره و حاکمان و کومکین کابل و اطراف در دفع ضرر آن

جماعه كوشیده گاه غالب و گاه مغلوب می گردیدند - آنچه از تعدی آن جماعه بر مسلماتان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدی آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهدی مخاطب بلشکر خان را برای تنبیه آن جماعه روانه کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقی منصوبان پادشاه زانها و خدمه محل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند .

بر دانشمندان نکته سنج ظاهر باد که سهند را سابق سرهند می نوشتند و فی الواقع تا سهند در سلطنت غزنویه بود یعنی بتصرف سلاطین غزنوی بود اسم سرهند اسم با مسمی گفته می شد بعده که فرما در ایان ممالک محروسه هندوستان سر اطاعت و فرمان بری درگاه آسمان توامان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نمانده و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت هند درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهند می نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نورزیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکر خان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضی زاهد روانه کابل ساختند که بمادات و شرفا و صلحی غارت زده برسانند - و باوجود مزد فتنه و فرار ازبکان ناهنجار از شنیدن تعدی که بر مسلماتان آن دیار رفته بود بسیار اثر ملال بر چهره پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دوسه برابر

محصول یکساله بلخ و بدخشان سواي آنچه که غارتيان بردند
بتصرف محمد خان در آمده بود .

چون تقريبا جمع و حاصل توران و هند بميان آمده لازم
آنکه آنچه از جمع و محصول ايران و توران و هندوستان مورف
بادشاه نامه بزبان قلم داده و هرچه از روي دفاتر تحقيق
مسرود اوزاق گريده تخمینا بتحریر در آمد و محصول تمام ايران
آنچه از مال پيشکش سواي عشاري که آن مقرر نيست قریب
دو کرور و پنجاه لک روپيه مي شمارند که مراد از هشت لک
و دوازده هزار تومان عراق باشد و باوجه عشاري دو کرور و
هفتاد و پنج لک روپيه که قریب هشت لک و نود هزار تومان
باشد کم زياد مي شود - اگر تومان سي روپيه هندوستان که پنجاه
عباسي گویند اما در تحصيل سي و پنج عباسي از رعایاي مالگذار
مي گذرند - و در ايران چون جمع هرساله مال مقرر است اختلاف
آفت کم زياد چندان دران راه نمي يابد برخلاف جمع هندوستان که
در یک سال لکها بهزارها و هزارها بصد دو صد منجر مي
گردد بهرحال تمام محصول ايران بجمع سه چهار صوبه از جمله
شش صوبه دکن لمي رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه
نوشته از سي لک روپيه تجاوز نمي نمايد که يك کرور و بيست
لک خاني باشد برابر محصول يك صوبه کم حاصل هندوستان و
و تنخواه يك امير زياده ازان است که محصول بيست صوبه
هندوستان در عهد حضرت اعلي همت ارب دام که مراد از هشت
صد کرور دام باشد و حاصل آن بيست کرور روپيه مي شود نوشته

اند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه
 باشد قریب سه ارب دام از صوبه بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد -
 و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و درولک روپیه رسیده بود باز
 در عهد خلد منزل رو به تفرل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر
 که مطابق آن تنخواه می شود و دیگر هم بر دامهایی سیر حاصل
 و پرگنات ویران صوبه احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما
 آنچه بحسب ویران و خراب شدن ملک بوصول در می آید بتخریب
 آن زبان خامه را آشنا نمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر
 سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضی بربداد شمه از احوال
 ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار ناچار بزبان قلم خواهد داد •
 چون در ارمند سابق که پادشاهان سلف دیوان عام می نمودند
 برای استادن بندهای پادشاهی سایه سر که مانع آفتاب و باران
 تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالی مستعمل برچهل ستون
 که وقت نشستن دیوان عام برای تابش آفتاب و رحمت
 نزل رحمت بکار امیران آید در قلعه دار الخلافت آگره و در
 دارالسلطنت لهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و
 عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کرباس عرش اساس خاص و
 عوام حضور طالبای کلیم در صفت آن گفته • بیت

این تاره بنا که عرش همسایه اوست

رفعت حرفی ز زیننه (95) پایه اوست